

در ایران شکایت دارند، و حال آنکه فساد به همین اندازه در امریکا نیز وجود دارد، و نیز از تأخیرها و افزایش قیمت‌ها و غیره مؤثر بودن بسیاری از جنگ‌افزارهایی که خریده بود شکایت می‌کرد. ۲۳ به ارتشبد طوفانیان مأمور اصلی خرید اسلحه دستور داد يك گزارش شش‌صفحه‌ای به دنال، رمزفلد وزیر دفاع امریکا بنویسد و از «بدرفتاری» امریکا و «سرخوردگی عمیق» خود از پنهان کردن کاستیهای يك سیستم رادار که کاخ سفید می‌کوشید به او بفروشد، شکایت کند. در حین صرف ناهار گفتگوهای تند و خشنی صورت گرفت. به روایت ایرانیان رمزفلد اظهارداشت مسئله این است که ایرانیان فاسدند. او هیچ مسئولیتی را در مورد رفتار امریکا برعهده نگرفت. به دنبال این واقعه شاه اظهار داشت «حیله‌گری مقامات پنتاگون و نمایندگان نظامی و غیرنظامی امریکا در اینجا، غیرقابل تحمل شده است. ۲۴»

در اوت ۱۹۷۶ کمیته روابط خارجی سنای امریکا يك گزارش انتقادآمیز درباره برنامه فروش جنگ‌افزار به ایران منتشر ساخت. تصمیم کاخ سفید در مه ۱۹۷۲ مورد موشکافی خاص قرار گرفت. ۲۵ شاه بر رغم شبیه روزافزونی که درباره زیاده‌رویهای فروشندگان اسلحه و اخذ کمیسیون و رشوه و سیستم مشکوکی که به این کار مشغول بود داشت، از این انتقادات خوشش نیامد. کیسینجر بلافاصله به تهران پرواز کرد. ۲۶ شاه گزارش کنگره را در برابر نمایندگان مطبوعات بین‌المللی محکوم کرد و درحالی‌که وزیر خارجه امریکا در کنارش نشسته بود اظهار داشت: «ما يك کشور مستقل هستیم که مراقب دفاع خود می‌باشیم... تنها داور در مورد نیازهای تسلیحاتی ما، خودمان هستیم.»

ضمناً شاه تلویحاً تهدید کرد: «آیا ایالات متحد و جهان غیرکمونئیست می‌تواند از دست دادن ایران را تحمل کند؟ اگر ایران در خطر سقوط

(۳۳) مقاله والتر پیکپوس و دان مورگان، واشینگتن‌پست، ۲۰ ژانویه ۱۹۸۰.

(۳۴) واشینگتن‌پست، ۲ ژانویه ۱۹۷۷.

(۳۵) کتاب سفید مجلس سنای امریکا، گزارش سوکسیون کمک خارجی

کمیته روابط خارجی، ۲ اوت ۱۹۷۶.

(۳۶) تایمز لندن، ۵ اوت ۱۹۷۶.

قرار گیرد چه خواهید کرد؟ اگر شما سیاست ایستادن در کنار دوستانی که پول خودشان را صرف می‌کنند و آماده‌اند خون خودشان را هم بریزند دنبال نکنید، تنها راه دیگر يك گشتار هسته‌ای یا ویتنامهای دیگر خواهد بود.»<sup>۲۷</sup> منطلق شاه قابل ایراد نبود ولی هشدارش که لحنی خشن داشت به گوش مقامات امریکایی رسید. چند روز بعد کیسینجر اعلام کرد که ایالات متحده در نظر دارد ۱۶۰ فروند هواپیمای «اف-۱۶» را به بهای ۳٫۴ میلیارد دلار به شاه بفروشد.\*

پس از آنکه در ژانویه ۱۹۷۷ جیمی کارتر رئیس‌جمهوری امریکا شد، بی‌درنگ دستور داد در سیاست کلی فروش جنگ‌افزارهای امریکایی تجدیدنظر بعمل آید. وی در مه ۱۹۷۷ دستورالعملی صادر کرد که بکلی رویه سالهای کیسینجر را تغییر می‌داد. کارتر نوشت: «من به این نتیجه رسیده‌ام که با پذیرفتن این اصل که ارسال جنگ‌افزار اقدامی استثنائی در سیاست خارجی بشمار می‌رود و فقط در مواردی باید بکار برده شود که آشکارا معلوم شود به حفظ منافع ملی ما کمک خواهد کرد، باید در تحویل جنگ‌افزارهای قراردادی (غیرهسته‌ای) به کشورهای دیگر محدودیت قائل شویم.»<sup>۲۹</sup>

\*\*\*

بسیاری از برنامه‌های شاه جز خواب و خیال چیزی نبود. همه آنها پست و فرومایه نبود، اما در هر حال خواب و خیال بود. در نظر او برنامه‌ای که بیش از همه شانس اجرا شدن داشت این بود که در

(۳۷) واشینگتن پست، ۷ اوت ۱۹۷۶:

Rubin, *Paved with Good Intentions*, p. 175.

\* منظر نمی‌رسد هنری کیسینجر در هیچ موردی سعی کرده بود جلوه شاه را بگیرد. هر دو نفر شیفته افکار مک‌دونگ شده بودند. وقتی شاه در ۱۹۷۶ تلگرام تبریکی به کیسینجر درباره ابتکار او در مورد افریقای جنوبی فرستاد، کیسینجر پاسخ داد: «انسان همیشه از شنیدن تبریک درباره تلاشهای خوشحال می‌شود، ولی وقتی این تبریک از سوی شخصی با پیش و خردمندی اعلیحضرت واصل شود، يك افتخار واقعی بشمار می‌رود.»<sup>۲۸</sup>

38) State Department, 252342, October 1975.

39) PD- NSC, 13, May 12, 1977.

ایران سرمایه‌گذاریهایی گسترده‌ای بعمل آید بطوریکه بتواند صادرات خود را از نفت به کالاهای صنعتی تبدیل کند. در واقع میزان صادرات غیرنفتی ایران پس از افزایش قیمت‌ها در ۱۹۷۳ یکباره کاهش یافت و بیشتر اجناسی که هنوز صادر می‌شد عبارت بود از کالاهای سنتی از قبیل تولیدات روستایی، پنبه، فرش. در همان حال واردات دو برابر شد. و تقریباً به میزان ۳۰ درصد درآمد ناخالص ملی رسید. کمتر از یک سوم واردات مزبور کالاهای سرمایه‌ای بود: جنگ‌افزار، کالاهای مصرفی و تجملی. ایران توپ و کره و... شامپانی می‌خرید. در سالهای ۱۹۶۰ ایران می‌توانست خوراک خودش را تأمین کند. ولی در سالهای ۱۹۷۰ قادر به این کار نبود.

در ۱۹۷۵ اقتصاد کشور رفته‌رفته از کنترل خارج می‌شد. اعتبارات سرعت گسترش یافته بود و بانکها اکنون در وضعی قرار داشتند که می‌توانستند - بر رغم افزایش درآمد نفت - تقاضای وام بین‌المللی بکنند. کالاهای وارداتی در بنادر انباشته شده بود و عملاً نمی‌توانست نیازهای جامعه را تأمین نماید. مقررات گمرکی با وضعی که شکوفایی بازار نفت ایجاد کرده بود تطبیق نمی‌کرد. برای ترخیص هر کالایی بیش از بیست امضا لازم بود. در اواسط دهه ۱۹۷۰ بیش از دویست کشتی در بندر خرمشهر در انتظار تخلیه بار بسر می‌بردند. برای کسب اولویت در تخلیه بار می‌بایست رشوه‌های کلان پرداخت.

سفارش دو هزار کامیون برای کمک به حمل واردات جدید داده شد. ولی راننده کافی وجود نداشت. رانندگان کره‌ای و پاکستانی را به ایران آوردند. اما آنها شرایط خود را دوست نداشتند و بسیاری از آنان در اندک‌زمانی ایران را ترک نمودند. کامیونها نیز مانند بسیاری از کالاها در بندرگاه‌ها ماند و پوسید.

از نظر نیروی کار متخصص و نیمه متخصص نیز کمبود وحشتناکی وجود داشت. هنوز شصت درصد ایرانیان بی‌سواد بودند و بدین جهت ایران می‌بایست بیش از پیش به متخصصان سطوح مختلف اقتصاد متکی باشد.

بررغم مسائل گوناگونی از این قبیل، شاه متزلزل نمی‌شد. گاوین یانگ نویسنده انگلیسی که در سالهای ۶۰ اشاره به بی‌اساس بودن

ادعاهای او کرده بود، در اواسط دهه ۷۰ پادشاه دیگری یافت. با اینکه تجملات و تشریفات درباری شاه را احاطه کرده بود، هنوز گاهی ملایم و خوش خلق می نمود. ولی وقتی به صحبت درباره نقشه های آینده اش پرداخت، «به نحوی محسوس به نوعی دور برداشتن احساساتی دچار می شود و کلماتش به صورت يك اعلام خطر یکنواخت در می آید که گویی يك کامپیوتر برنامه ریزی شده است. در حالیکه به نقطه ای در سقف خیره شده است می گوید: ما ایرانیان داریم وارد عصر بزرگی می شویم. کشور من پس از ژاپن دومین کشور پیشرفته آسیا خواهد شد. بلوغ فرهنگی و هوش ملت من این کشور را به پایه شما خواهد رساند. ایران یکی از جدی ترین کشورهای جهان خواهد شد... هر چیزی را که شما می توانید در عالم رؤیا ببینید، در اینجا بمرحله عمل در خواهد آمد...»

از پاره ای جهات ایران دنیائی تخیلی شده بود. در ۱۹۷۶ مراسمی بمناسبت بزرگداشت پنجاهمین سالگرد سلطنت پهلوی برگزار شد که از هیئت نمایندگان سیاسی خارجی نیز دعوت بعمل آمد در این مراسم که در آرامگاه رضاشاه برپا می شد شرکت نمایند. شاه و شهبانو مطابق معمول از طریق هوا آمدند و هلیکوپترشان در حدود دو یست متر دورتر از جایگاه هیئت سیاسی بر زمین نشست. دیپلوماتها که آنتونی پارسونز سفیر انگلیس و همسرش هم در میان آنها بودند، صدای کفزدن شدید را شنیدند و آنگاه زوج سلطنتی پدیدار شدند و از پله های آرامگاه بالا رفتند.

پس از آنکه مراسم به پایان رسید، در حالیکه مدعوین به تهران باز می گشتند، پارسونز متوجه شد که سر چهار اسب از کامیونی شبیه به اتومبیلهای انتقال زندانیان بیرون آمده است. به همسرش گفت: «مثل اینکه ساواک دستگیری اسبها را آغاز کرده است.» آنگاه به يك کامیون بارکش رسیدند که کالسکه سلطنتی را که در پوشش پلاستیکی پیچیده شده بود حمل می کرد و با خودشان گفتند: «خیلی عجیب است. مثل اینکه شاه و ملکه از هلیکوپتر تا آرامگاه را که بیش از پنجاه متر

نمی‌شد پیاده طی کردند. ولی آن شب که این مراسم در تلویزیون نمایش داده می‌شد، شاه و ملکه در کالسکهٔ روپازی سوار بودند که چند اسب آن را می‌کشیدند و ظاهراً چند کیلومتر را به این ترتیب راه می‌پیمودند و جمعیت خوشحال در دو طرف مسیرشان اجتماع کرده بود.

روایتهایی که شاه در آن غوطه می‌خورد از این قبیل بود.<sup>۴۱</sup>

بتدریج که پول نفت سرازیر شد، دیکتاتوری متمرکز و فردی شاه تأثیر خود را از دست داد. از آنجا که تمام تصمیمهای مهم را فقط شخص او می‌گرفت، بسیاری از امور به نحوی شدید و گاهی وخیم دچار تأخیر می‌شد. در پاره‌ای از مؤسسات نظیر سازمان برنامه مسائل حادی پیش می‌آمد. مقامات بلندپایه «شرکت ملی نفت ایران» متوجه شدند که مدیریت مدرن جز از طریق واگذاری بسیاری از وظایف شرکت نفت به سازمانهای جداگانه ممکن نیست و حال آنکه شرکتهای وابسته هنوز بخشی از قلمرو شخصی شاه بشمار می‌رفتند.

تلاش در آشتی‌دادن مدیریت خوب با نیازهای یک دیکتاتوری سلطنتی بسیار متمرکز، بخصوص برای مدیرانی که با روشهای مکتب غرب تعلیم یافته بودند دشوار بود. آنها متوجه شده بودند که مهارتهای جدید و پرهزینه آنان بسیار کم‌ارزش‌تر از هنر دیرینهٔ دسیسه‌بازی و اطاعت محض است. شکایت دیگر این بود که تقریباً همگی مستخدمین دولت حقوق بسیار ناچیزی دریافت می‌کردند و ناظر بودند که در همان حال ثروتهای هنگفتی در بخش خصوصی بدون تناسب بدست می‌آید، آنهم به آسانی و فقط بوسیلهٔ وابستگان و درباریان شاه.<sup>۴۲</sup>

41) Parsons, *The Pride and the Fall*, pp. 23-24.

42) Graham, *Iran: The Illusion of Power*, pp. 93-103.

## فصل یازدهم

### تمدن بزرگ

خانه كوچك ساحلی باهاما و کارمندان جدید آن در اثر دخالت اشرف خواهر دوقلوی شاه و با کمک دیوید راکفلر و هنری کیسینجر تهیه شده بود. شاه در طول تبعید خود هیچ‌گاه متصدی تبلیغات و روابط عمومی پرشورتری از اشرف نداشت: زنی ریزنقش و زیبا و آتشین-مزاج که همواره یکی از مقتدرترین و بحث‌انگیزترین چهره‌های نمایش پهلوی بود.

ظاهراً در تاریخ بسیاری از کشورهای دیکتاتوری عصر حاضر چهره‌ای وجود دارد که روزنامه‌های پرخواننده دوست دارند او را «بانوی اژدها» بنامند. تقریباً همیشه این زن همسر یا قوم و خویش دیکتاتور است. در ویتنام این شخص مادام نو زن برادر پرزیدنت دیم بود، در هائیتی میشل دووالیه همسر بیبی‌داک بود، در فیلیپین املدا مارکوس ملکه‌کفش بود (زنی که بیش از پنج‌هزار جفت کفش داشت). در سرزمینی که مأمون اصلی اژدهایان است، دو زن اژدها وجود داشت: یکی مادام چیانگ‌کای‌شک و دیگری خانم مائوتسه‌تونگ. (نخستین زن

اژدها در یکی از کارتونهای سالهای ۱۹۳۰ موسوم به **قری و نزد دریایی** پدیدار شد. او آسیایی بود و پیراهنهای ابریشمی بلند می پوشید و بسیار بدجنس بود.)

و اما در ایران زن اژدها فرح دیبا سومین همسر شاه نبود، بلکه اشرف بود که دوست داشت خود را از هر یک از همسران شاه به او نزدیکتر بداند. در محافل درباری به او «سایپا»<sup>\*</sup> لقب داده بودند که در زبان فرانسه حروف نخست عنوان رسمی او «والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی» است. داستانهای فراوانی درباره اش رواج داشت که شاید بیشتر غیرواقعی و مبالغه آمیز بود. می گفتند او یک سلسله ماجراهای عشقی جالب داشته است و با شبکه تجارت مواد مخدر ارتباط دارد. اشرف روزنامه های **لوموند** و **واشینگتن پست** را که این شایعات را منعکس کرده بودند تحت تعقیب قانونی قرار داد و آنها را محکوم ساخت. **واشینگتن پست** ضمن تکذیب این ادعاها نوشت: «ما هیچ دلیل متقنی درباره صحت این ادعاها در دست نداریم و از انتشار آنها متأسفیم.»<sup>۱</sup> گفته می شد او دهها میلیون دلار در معاملات گوناگون به جیب زده است. هرچند ممکن است بعضی از این شایعات مشکوک باشد ولی یقیناً بخشی از ماهیت عجیب و غریبی و هیستریک جامعه ایران را در سالهای ۷۰ بازگو می کند. اشرف بعدها با تأسف اظهار داشت: «حتی اگر شما بیگناهی خود را در دادگاه ثابت کنید، مردم باز می گویند حتماً خبرهایی هست. اتهاماتی که منتشر شد که عکسهای برهنه مرا با سناتورها و اعضای کنگره آمریکا در دست دارند از همین نوع است. من فقط دو سناتور به نامهای **پرسی و جاوینس** را می شناسم که من هردو آنان از هفتاد متجاوز است. گمان می کنند با کدامیک از آنها بوده ام؟»

مردم از اشرف می ترسیدند، از او متنفر بودند. ولی عده ای هم او

\* Son Altesse Impériale la Princesse Ashraf.

۱) اشرف روزنامه **لوموند** را محکوم کرد و **واشینگتن پست** را مجبور به معذرت خواهی نمود.

را ستایش می‌کردند اما بندرت نادیده‌اش می‌گرفتند.<sup>۲</sup> در عکسهای رسمی خانواده پهلوی که قبل از سقوط برمی‌داشتند، مردها شق و رق و عصی در اونیفورمهای تیره با یراقهای طلائی و چند ردیف نشان و مدال تشریفاتی که مثل درخت کریسمس می‌درخشید می‌ایستادند و زنها در لباسهای سفید بلند، حمایلهای سلطنتی را به گردن می‌آویختند. تنها اشرف بر بقیه سر بود: در گستاخی، در خشم، در بی‌پروایی (آن هم در میان جماعتی که از نظر شهوت شهرت داشتند) و در رفتار آمرانه.

بسیاری از داستانهای اخیر بر این اصرار دارند - و دلیلی برای تردید نیست - که در بحرانهای متعدد دوران سلطنت شاه، اشرف در قوت‌قلب و تحکیم روحیه شاه نقش مهمی ایفا کرد. در میان ایرانیان شایع بود که نطفه رضاشاه مخلوط شده‌است زیرا اشرف می‌بایست به‌جای برادر دوقلویش پسر و پادشاه باشد. اشرف می‌گوید: «همیشه احساس می‌کردم باید مواظب او باشم و از او حمایت کنم. حتی هنگامی که دختر بچه‌ای بیش نبودم هیچ‌گاه از کنار او دور نمی‌شدم.» کلیه قراین دلالت بر این دارد که او فرمانروایی بمراتب مصمم‌تر از شاه می‌شد. اگر اشرف در ۱۹۷۸ بر تخت سلطنت قرار داشت پاسخ دربار به اغتشاشات بمراتب خشن‌تر بود و دست‌کم برای مدتی کوتاه از پیشروی مردم خشمگین به‌سوی انقلاب جلوگیری می‌کرد. اما نباید فراموش کرد که خود اشرف یکی از علل همین خشم بود.<sup>۳</sup>

او چند ساعت پس از برادرش به دنیا آمده و محمدرضا به عنوان پسر اول موجبات خوشحالی پدر و مادرش را فراهم کرده بود. اشرف در نخستین صفحه زندگینامه‌اش می‌نویسد: «اگر بگویم مرا نمی‌خواستند تند رفته‌ام ولی از واقعیت چندان دور نیستم. بزودی تشخیص دادم بیگانه‌ای بیش نیستم و باید جایی برای خودم باز کنم. در سالهای

۲) داستانهای مربوط به اشرف از سوی بسیاری از اعضای دربار به نگارنده نقل شده است. و نیز ملاحظه کنید:

Ashraf Pahlavi, *Faces in a Mirror*, pp. 189-190; Oney, «Elites and the Distribution of Power in Iran», pp. 64-66.

۳) هارپرز و کوئین، مصاحبه با شوشاگویی، ۱۹۸۸.



بعد مخالفین می‌گفتند در این کار زیاده‌روی کرده‌ام و حضورم در همه‌جا احساس می‌شده‌است. اما بچه که بودم به ندرت کسی به من توجه می‌کرد. ۴۰ در خاطراتش يك عكس قدیمی چاپ شده که در حدود سه‌سالگی از او برداشته‌اند. این عکس پدرش را نشان می‌دهد که برادر دوقلویش را روی يك زانو و خواهرش شمس را روی زانوی دیگر نشانده درحالی‌که اشرف كوچك در گوشه‌ای تنها با دهان باز ایستاده است.<sup>۵</sup>

تمام احساس خانوادگی اشرف در علاقه مفرط به برادرش خلاصه می‌شد. بعدها یکی از عشاقش بدون گزافه‌گویی نوشت برادرش «نور زندگی و تخم‌چشم و خونی بود که در رگهایش جریان داشت. او با شور و اشتیاقی که هم جنبه مالکیت داشت و هم قابل تقسیم نبود برادرش را دوست داشت. محمدرضا نیمی از يك تخم دوزرده بود که اشرف نیمه دیگر آن بشمار می‌رفت.» یکبار اشرف برادرش را به عیسی مسیح تشبیه کرد - کاری که برای يك مسلمان عجیب بود - و گفت: «بعضیها پسر خدا را می‌پرستند ولی من برادرم را ستایش می‌کنم.»<sup>۶</sup> پس از مرگ محمدرضا دربارهٔ روابطشان نوشت:

اهمیت ندارد که در سالهای آینده چگونه - حتی گاهی با ناامیدی - موفق شوم هویت و هدف خود را بازیابم چون هر اتفاقی روی دهد من به نحوی لاینفک به برادر دوقلویم وابسته خواهم ماند. ممکن است بازهم ازدواج کنم، کودکانی به دنیا بیاورم، برای کشورم خدماتی بکنم که از يك زن دیده و شنیده نشده‌است، ولی همیشه در اعماق وجودم محمدرضا پهلوی وجود داشته و خواهد داشت.

\*\*\*

اشرف می‌نویسد وقتی محمدرضا را برای تحصیل به سویس فرستادند

4) Ashraf Pahlavi, *Faces in a Mirror*, pp. 1-6.

5) Ibid.

۶) مصاحبهٔ باربارا والترز خبرنگار تلویزیون «ای بی سی» آمریکا با اشرف،

«احساس کردم بخشی از وجودم را از من جدا کرده‌اند.» او عقیده داشت آندو «مانند چهره‌هایی در آینه‌اند.» ۷ دو سال بعد همراه مادرش برای دیدار برادرش به سویس رفت. در عکسی که از او و برادرش برداشته شده اشرف با ظرافت و گستاخی اما بطور جدی به دوربین خیره شده است. اما برادرش مثل همیشه حالت مسرود دارد. موهای سیاه روغن‌زده دارد و کت و شلوار یقه‌پهن شش‌دگمه پوشیده‌که برایش گشاد است. آندو بیشتر به عشاق فراری شباهت دارند تا به خواهر و برادری نوجوان. اشرف که از اروپا بسیار خوشش آمده بود به پدرش تلگراف زد که آیا می‌تواند با محمدرضا در اروپا بماند. پدرش پاسخ تندی داد و گفت: «دست از این افکار بیهوده بردار و فوراً به کشورمان برگرد.» ۸ اشرف بشدت دلخور شد. می‌گوید «وقتی محمدرضا در ۱۹۳۶ به ایران بازگشت یکی از شادترین ایام زندگی من بود.»

نخستین ازدواج اشرف با ناکامی روبرو شد. می‌گوید: «به قدری جوان و بی‌تجربه و از شوهرم متنفر بودم که هرشب پیش از رفتن به بستر يك قرص مسکن می‌خوردم.» اشرف از او طلاق گرفت و عاشق شخص دیگری شد. اما برادرش این کار را نامناسب دانست و ازدواج وی را ممنوع ساخت. اشرف ادعا می‌کند که بعدها از این کار برادرش سپاسگزار شد چون تشخیص داد که «هیچ‌گاه قادر نخواهم بود مسرد دیگری را به بهای قطع رابطه کامل با برادرم در آغوش بگیرم.» ۹ در همین ایام که اواخر جنگ جهانی دوم بود، شایعات زیادی درباره ماجراهای عشقی اشرف برسر زبانها افتاد. اشرف اصرار می‌ورزد که این شایعات به این دلیل بود که بسیاری از دولتمردان ایرانی از مداخله او در امور سیاسی خشمگین بودند. بنابراین هرگونه داستانی را درباره او منتشر می‌ساختند. برادرش پیشنهاد کرد با ازدواج مجدد به این شایعات خاتمه دهد. بنابراین او با يك دوست مصری به نام احمد شفیق ازدواج کرد - ولی شایعات همچنان ادامه

7) Ibid., p. 20.

8) Ibid., p. 23.

9) Ibid., p. 36.

داشت. ۱۰.

به او «پلنگ سیاه» لقب داده بودند. پس از پایان جنگ که شورویها از تخلیه استان آذربایجان خودداری می‌کردند، او با استالین ملاقات کرد و می‌گوید که با قدرت استدلال خود او را بشدت تحت تأثیر قرار داد. ملاقات آن دو که برای ده دقیقه پیش‌بینی شده بود دو ساعت و نیم به طول انجامید و آنگاه استالین از وی دعوت کرد که با او به استادیوم ورزشی برود. به اشرف گفت به برادرش بگوید «اگر من ده نفر مثل تو را داشتم، هیچ نگرانی نداشتم.» سپس دیکتاتور بزرگ يك پالتوی پوست عالی به شاهدخت کوچک زیبا هدیه کرد. ۱۱.

اینگونه چاپلوسیها اشرف را گستاخ کرد تا بیش از پیش در سیاست دخالت کند. در ۱۹۴۷ تشخیص داد که نخست‌وزیر وقت بیش از حد نیرومند شده است و به او دستور داد از مقامش استعفا کند. ۱۲. در سفری که در ۱۹۴۸ بمنظور مطالعه در طرز کار صلیب سرخ امریکا به ایالات متحد کرد، از تعهد برادرش به دموکراسی صحبت کرد. از لباسهایش ستایش شد، ولی هنگامی که درباره سیستم رفاهی شوروی داد سخن داد، یکی از کارمندان وزارت خارجه امریکا به وی اخطار کرد که ساکت شود. بعدها ادعا کرد که در کاخ سفید تحت تأثیر رفتار بی‌تکلف پرزیدنت هری ترومن قرار گرفته بود که با تشریفات باشکوه و پرابهت کاخ کرملین بکلی تفاوت داشت. ۱۳.

هنگامی که ایالات متحد با مصدق به مبارزه پرداخت، واشینگتن جرات و جسارت اشرف را قابل استفاده دانست. یکی از گزارشهای سفارت امریکا در تهران در ۱۹۵۱ متذکر شد: «انگیزه‌های او ناپاک و اعمال او بیشتر اوقات ناشیانه است. اما غریزه‌ای در تصمیم‌گیری دارد که در میان اطرافیان شاه بسیار ضروری است. شخصیت قوی و اصرار شدید او برای اقدام می‌تواند برادرش را از بی‌ارادگی خارج سازد.» سفارت معتقد بود «درحالی‌که شاه رؤیای پیشرفت ملی را از پدرش به ارث برده اشرف اراده بی‌رحمانه رضاشاه را به خودش

10) Ibid., pp. 76-77.

11) Ibid., pp. 86-87.

12) Ibid., p. 90.

۱۳) نیویورک‌پست، ۴۴ سپتامبر ۱۹۷۴.

منتقل ساخته است. ۱۴۰۰ مصدق هم این موضوع را فهمیده بود و در آغاز کار او را تبعید کرد و سپس وقتی اشرف با پشتیبانی امریکا و انگلیس به تهران بازگشت تا برادرش را در اقدام علیه نخست‌وزیر تشویق نماید، او را بسرعت به تبعیدگاهش بازگرداند.

بتدریج که طی سالهای دهه ۵۰ و ۶۰ شاه نیرومندتر شد و اعتماد به نفس بیشتری پیدا کرد، بنظر می‌رسید که مایل نیست نقش سیاسی مهمی به اشرف در داخل ایران واگذار کند. لذا انرژی او به رشته‌های دیگری از قبیل حقوق زنان و سازمان ملل متحد معطوف شد. اشرف در اواخر دهه ۶۰ نماینده ایران در کمیسیون حقوق بشر ملل متحد بود. با احساسی از وقت‌ناشنامی و بی‌دقتی که شاید تنها مختص سازمان ملل باشد، در ۱۹۷۰ درست پیش‌از آنکه ساواک در پایمال کردن چنین حقوقی ضرب‌المثل شود، اشرف رئیس کمیسیون حقوق بشر شد. ۱۵

شاه در ۱۹۷۰ او را به چین فرستاد که سفری موفقیت‌آمیز بود و به دنبال آن ایران و چین مناسبات دیپلماتیک برقرار کردند. در ۱۹۷۱ که چین کرسی خود را در سازمان ملل متحد به دست آورد یکی از نخستین دعوت‌هایی که هیئت نمایندگی آن کشور پذیرفت، دعوت ناهار باشکوهی در اقامتگاه سفیر ایران در سازمان ملل متحد با حضور اشرف بود.

به دنبال سفر چین، اشرف به هند و پاکستان و کره شمالی و چندین کشور افریقایی سفر کرد. در اواسط دهه ۷۰ اشرف ریاست هیئت نمایندگی ایران در مجمع عمومی سازمان ملل متحد را برعهده گرفت. درحالی‌که به اینگونه کارها در خارج از کشور اشتغال داشت، در داخل کشور مظهر تمام کارهای ناپسند خانواده پهلوی بود.

یکی از گزارش‌های سیا در ۱۹۷۶ اعلام داشت که والا حضرت

(۱۴) گزارش محرمانه مورخ ۲۰ دسامبر ۱۹۵۱ که در بررسی زیر فیز نقل شده است:

Oney, «Elites and the Distribution of Power in Iran», CIA Study, Secret, PR 76-10017, February 1976, p. 65.

15) Oney, Ibid., p. 65.

«شهرتی افسانه‌ای در فساد مالی و به‌تور زدن مردان جوان دارد.»<sup>۱۶</sup> روابط او با این فاسق‌های جوان اغلب به نحوی دوستانه پایان‌می‌یافت و بسیاری از آنان در دستگاه دولت به مقامات عالی می‌رسیدند. در میان آنان می‌توان از پرویز راجی نام برد که آخرین سفیر شاه در لندن بود و پس از سقوط شاه، خاطرات افشاگرانه و پرشایعه خود را تحت عنوان *خدمتگزار تخت طاووس* منتشر ساخت. در سپتامبر ۱۹۷۸ که انقلاب او را دچار سرگردانی ساخته بود راجی از خودش پرسید که آیا دست‌های شاه که چنین آلوده به خون شده است، ارزش نجات‌دادنش را دارد؟

با وجود این از خودم می‌پرسم آیا براستی نباید از رسوخ چنین افکاری به مغز شرمنده باشم؟ و اگر بعداً والاحضرت اشرف نوشته‌های امروزی مرا از نظر بگذرانند آیا شهامت این‌را دارم که باز هم بتوانم به‌چشمانش نگاه کنم، و از کسی که لحظات بسیاری از محبت گرم و صمیمانه‌اش برخوردار بوده‌ام - و بحق باید در مورد داشتن مقام امروزی خود و الطاف و سخاوت‌های همیشگی‌اش همواره سپاسگزار باشم - شرمگین نشوم؟<sup>۱۷</sup>

\*\*\*

همین گزارش سیا درگیری‌های اشرف را در معاملات چنین توصیف کرد: «اگر کاملاً غیرقانونی نباشد، اغلب در مرز اعمال خلاف قانون قرار دارد». یکبار یکی از رؤسای بانک‌های ایرانی به سفارت امریکا اظهار داشت کارهایی که اشرف می‌کند دیگران را ده‌سال پشت‌میله‌های زندان می‌اندازد ولی شاه در مورد او فقط به بالا انداختن شانه اکتفا می‌کند.<sup>۱۸</sup>

اشرف همیشه ارتکاب هرگونه عمل خلاف قانون را انکار می‌کرد. در ۱۹۷۶ اتومبیل او در نزدیکی خانه‌اش در ژوان له‌پسن در جنوب

16) Ibid., pp. 27-29, 64-66.

17) Radji, *In the Service of the Peacock Throne*.

18) Oney, Ibid., p. 66.

فرانسه مورد حمله مردان مسلح قرار گرفت و با گلوله سوراخ سوراخ شد. راننده توانست اتومبیلش را به پهلوی اتومبیل حمله‌کنندگان بزند و اشرف را فراری دهد. ولی یکی از ندیمه‌هایش ضمن این حمله به قتل رسید. بعدها اشرف گفت: «هیچ بازداشتی صورت نگرفت. بعضیها گفتند این کار مافیا بوده و به آنچه قاچاق مواد مخدر از جانب من می‌نامیدند مربوط است. اما من تردید دارم آدمکشان باتجربه این چنین ناشیانه عمل کنند.» ۱۹»

هنگامی که گزارش نامساعد سیا درباره اشرف منتشر شد، اشرف با خشم فراوان اتهامات وارده را تکذیب کرد و خواستار شد که سازمان مزبور دلایل خود را در صورت وجود نشان بدهد. ۲۰ او اصرار داشت که تمام ثروت او از فروش املاکی که از پدرش به ارث برده بدست آمده است (رضاشاه این املاک را بزور از مردم گرفته بود) و در روزنامه نیویورک تایمز اعلام کرد که با هر شیوه‌ای که امکان داشته باشد با چنین افتراهایی مبارزه خواهد کرد. ۲۱

فهرست اسامی کسانی که مورد توجه و علاقه اشرف قرار گرفتند و از قبل او به مقامات عالی‌دست یافتند طولانی است. خسرو هدایت (نماینده مجلس و سفیر) عبدالحسین هژیر (نخست‌وزیر و وزیر دربار)، دکتر منوچهر اقبال (نخست‌وزیر و رئیس هیئت مدیره شرکت نفت)، احمد دهقان (نماینده مجلس و مدیر مجله تهران‌مصور)، عبدالرضا انصاری (وزیر کشور و مدیرعامل سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی)، ایرج وحیدی (وزیر نیرو) و پرویز راجی (سفیر در انگلستان) از شخصیت‌های سرشناسی هستند که در این فهرست قرار دارند. افراد عادی دیگری نیز نظیر لئون پالانچیان (مقاطع کار ثروتمند ارمنی) و بهروز وثوقی (هنرپیشه سینما) نیز هرکدام مدتی از الطاف خواهر شاه برخوردار شدند.

اشرف اصرار می‌ورزید که چون غرب از قدرت جدید ایران می‌ترسیده شاه را نابود ساخته است. به عقیده او ایالات متحد

۱۹) واشینگتن‌پست، ۲۵ آوریل ۱۹۸۰.

۲۰) بوستون گلوب، ۱۲ فوریه ۱۹۸۰.

۲۱) نیویورک تایمز، ۱۱ ژانویه ۱۹۸۰.

و اروپا نمی‌توانستند ظهور يك «ژاپن دوم» را در خاورمیانه تحمل کنند. ۲۲

• • •

اشرف دو پسر و يك دختر داشت. پسر كوچكترش شهريار افسر نيروی دریایی بود. او در سالهای ۷۰ ابتدا از دانشكده دریایی دارتموث انگلستان فارغ‌التحصیل شد. سپس با همسر و فرزندش در پایگاه دریایی بندرعباس اقامت گزید و فرماندهی ناوگان هوورکرافت ایران را برعهده گرفت. هوورکرافت یکی از وسوسه‌های شاه بود. پسر بزرگترش شهرام از استعدادهای تجارتي مادرش بیشتر ارث برده بود. يكبار سیا گزارش داد:

در تهران او به طرزی گسترده و نامطلوب بعنوان دلال معاملات شناخته شده که در بیش از بیست شرکت حمل و نقل، کلوبهای شبانه، ساختمان، تبلیغات و پخش و توزیع سهامدار است. ظاهراً بعضی از این شرکتها پوششی برای معاملات غیرقانونی اشرف بشمار می‌رود. ۲۳

اشرف در سپتامبر ۱۹۷۸، چند ماه پیش از سقوط برادرش، از سفری به اتحاد شوروی به تهران بازگشت. خیابانها را تظاهرکنندگان مسدود کرده بودند. او با هلیکوپتر به کاخش پرواز کرد و از مشاهده انبوه جمعیتی که زیر پایش دید دچار وحشت شد. بخصوص از این واقعیت ترسید که زنان آزادیسپایی را که پهلوئیسها به آنان داده بودند به‌دور افکنده و همگی چادر سیاههای مادر بزرگهایشان را برسر کرده بودند. با خود اندیشیدم خداوندا، آیا همه‌چیز این‌طور پایان می‌یابد؟ در نظر من مثل این بود که کودکی که بزرگش کرده‌اید ناگهان بیمار شود و بمیرد. ۲۴ اشرف با وحشت مشاهده کرد که برادرش

۲۲) اشرف این ادعاها را بارها تکرار کرد، از جمله در مصاحبه‌ای که نگارنده در ۱۶ فوریه ۱۹۸۶ با وی به‌عمل آورد.

23) Oney, *Ibid.*, p. 66.

24) Radji, *In the Service of the Peacock Throne*, p. 205.

دیگر به نصایح او گوش نمی‌دهد. در واقع شاه حضور او را در کشور مزاحم می‌دانست و از وی خواست که مجدداً از ایران خارج شود. اشرف اسباب و اثاث خود را جمع کرد و به غرب گریخت.

اندکی پس از آنکه شاه روانه تبعید شد، اشرف در مراکش به او پیوست. در آنجا این فکر را به او تلقین کرد که متحدانش به او خیانت ورزیده‌اند، در درجه اول امریکا بطور اعم و جیمی کارتر بطور اخص. در واقع دولت امریکا با شخص او به طرزی متفاوت رفتار کرده بود. وقتی در اوائل ۱۹۷۹ تقاضا کرد روادید ورودش به امریکا تجدید شود، هارولد ساندرز معاون وزارت خارجه نوشت این يك مسئله خاص بشمار می‌رود زیرا «نظر ایرانیان نسبت به او بدتر از شاه است. سابقه نفرت‌انگیز اشرف ممکن است او را از دریافت ویزای امریکا محروم سازد.» ۲۵ اشرف طی سی سال گذشته مرتباً و بدون هیچ مسأله‌ای به امریکا می‌رفت و لذا سرانجام روادید ورودش تجدید شد. اشرف تنها کسی نبود که به این‌گونه کارها دست می‌زد. در سالهای ۱۹۷۰ تمام کشور برای معامله‌گران اعم از مرد و زن تبدیل به سرزمین عجایب شده بود. پرداختهای غیرقانونی، کارمزد دلان، تفاهم سری بین شاهپورها و متصدیان روابط عمومی، شاهدختها و مأموران سیا، کیفهای سامسونایت مملو از اسکناسهای صد دلاری که در هواپیماهای جت خصوصی حمل می‌شد، شرکتیهای با نشانی صندوق پستی در کارائیب و لیشتن‌اشتاین، دستورهای ضد نقیض محرمانه که در جلسات خصوصی با حضور شاه صادر می‌شد... این بود محیطی که از ۱۹۷۳ به بعد معاملات در آن انجام می‌گرفت.

هرکس برای خودش پوششی درست کرده بود. دوستان نزدیک شاه خود را «نماینده» شرکتیهای مختلف خارجی کرده و اصرار داشتند که بدون دخالت آنان هیچ کاری انجام نمی‌گیرد و هیچ قراردادی امضا نمی‌شود. در واقع در حدود پنج شش «نماینده عالی» با کمک بیست و پنج تا سی «نماینده جزء» عملاً مسیر اقتصادی کشور را تعیین می‌کردند. هیئت وزیران و شورای عالی اقتصاد مجری خواسته‌ها و دستورهای این



عده معدود بودند. یکی از وزیران مهم - که بعدها با بخش عمده ثروتش به غرب گریخت - وقت زیادی صرف می‌کرد و تلاش زیادی بکار می‌بست تا مطمئن شود هرچه شاهپورها و شاهدختها می‌خواستند بدست آورند. یکی از اعضاء خانواده پهلوی گنجینه‌های هنر ملی ایران بویژه صنایع دستی ملای مربوط به دوران باستان را که در تپه مارلیک از زیر خاک درآمده بود علناً دزدید و برای استفاده شخصی به خارج از کشور برد. شاه در ۱۹۷۱ و ۱۹۷۴ و بالاخره در ۱۹۷۸ که دیگر خیلی دیر شده بود کوشید جلو این‌گونه فساد را بگیرد. اما همیشه این‌کار را با تردید می‌کرد. نظر باطنی‌اش این بود که اگر بازرگانان معمولی ایرانی از قبل سیاستهای او کوههایی از پول بدست می‌آورند، دلیلی ندارد که خانواده خودش از مزایایی که به ایران داده است بهره‌مند نشوند.

در کشورهای پادشاهی در داخل هر درباری دربارهای کوچک‌تری وجود دارد. در تهران دربارهای اقماری حسودانه دور و بر قوم و خویشهای شاه که بواسطه بستگی به او نفوذ زیادی در کشور داشتند می‌چرخیدند. هر یک از برادران و خواهران شاه انبوهی از مفتخورها و چاپلوسان خودش را داشت؛ اینان مردان و زنانی بودند که از جانب والاحضرتها قراردادها را پابرجا می‌کردند و حق دلالتی می‌گرفتند.

دربارهای کودکان یا کودکان درباری هم دست در کار بودند. بعضی از آنان در سالهای ۱۹۷۰ در نهایت بی‌بندوباری می‌زیستند. مقادیر زیادی مواد مخدر بویژه کوکائین به ایران وارد می‌کردند و موقعیت والدینشان مانع از این می‌شد که مقامات گمرکی جامعه‌دانشان را بگردند. اغلب به یک دلال کلمبیایی مراجعه می‌کردند. این شخص بقدری به تهران سفر کرده بود که به او لقب «کنکورد» داده بودند. هر یک از بچه‌های درباری می‌توانست در فرودگاه بسا وی تعاس بگیرد و مقامات گمرکی را تهدید کند: «اگر مزاحم من بشوید اسم شما را به ... خواهم داد.»

فساد دربار به این علت گسترش یافته بود که ایرانیان جاه‌طلب قادر به کسب قدرت سیاسی نبودند و تنها می‌توانستند به‌عنوان نوکر و عامل شاه خدمت کنند ولی نه بیشتر. مناصبی از قبیل وزارت و

استانداری و ریاست دانشگاه که به آنان تفویض می‌شد همگی از شاه ناشی می‌گردید. این مشاغل بیشتر جنبه بخشش به‌عنوان وام داشت و هر لحظه ممکن بود از آنان بازستانده شود. اما می‌توانستند به‌جای کسب قدرت به کسب ثروت پردازند. وانگهی، می‌بایست ثروتشان را به‌نمایش‌بگذارند. درجهان‌سوم هیچ‌گاه خیاطان و سازندگان اتومبیل‌های لوکس و فروشندگان هواپیماهای جت کوچک و دلان تابلو و شراب‌فروشان و پوست‌فروشان و جواهرفروشان مثل ایران در سالهای ۷۰ سود نبرده بودند.<sup>۲۶</sup>

در نظر بی‌چیزها این‌گونه کارها فقط خودنمایی ثروتمندان بود. ولی در میان ثروتمندان نیز دو طبقه ثروتمندان قدیمی و ثروتمندان نوکیسه وجود داشت. ثروتمندان قدیمی دوست داشتند خودشان را «هزار فامیل» بنامند، زمینداران بزرگی که طی چند قرن بخشهایی از ایران را مالک بودند و بر آن حکومت می‌کردند. رضاشاه املاک عده‌ای از آنان را بزور گرفته بود و برخی دیگر در نتیجه اصلاحات ارضی محمدرضاشاه نفوذشان را از دست داده بودند، هرچند ثروتشان به مقدار زیاد افزایش یافته بود. بعضی از آنان پهلویها را تازه‌به‌دوران رسیده‌های مبتذل می‌دانستند ولی نفرت واقعی آنان از هزاران پندوبست‌چی بود که از شکوفایی بازار نفت و سرازیر شدن سیل پول در سالهای ۱۹۷۰ ثروتمند شده بودند و اتومبیلها و لباسها و جواهرات و خانه‌های خود را حتی بیش از ثروتمندان قدیمی به معرض نمایش می‌گذاشتند. یکی از این افراد خانه‌اش را عیناً از روی طرح کاخ تریانون کوچک در پاریس بنا کرده بود.

بعدها خانم افشار همسر رئیس کل تشریفات که خودش از خانواده‌های قدیمی است شکایت کرد: «پس از انقلاب سفید هزار فامیل از بین رفتند. دیگر معلوم نبود پدر هرکس کیست. ممکن بود زنی با پالتوی مینک دیور به آرایشگاه برود و پالتو را طوری به جارختی بیاویزد که مارک آن به چشم بخورد. این تازه‌به‌دوران رسیده‌ها بودند که به چشم مردم خاک می‌پاشیدند نه ما.»<sup>۲۷</sup>

26) Graham, *Iran: The Illusion of Power*, pp. 77-92.

۲۷) مصاحبه نگارنده با خانم افشار، ۱۳ ژوئیه ۱۹۸۵.

\* \* \*

هیچ چیز مثل کیش مظهر رسواکنندهٔ زیاده‌رویهای دربار پهلوی نبود. کیش جزیره‌ای است کوچک و خشک و شنزار در نزدیکی تنگهٔ هرمز در جنوب شرقی خلیج فارس. بعضیها می‌گویند جزیرهٔ سندسباد بحری بوده است. در هر حال خلیج فارس همیشه یکی از راههای عمدهٔ تجارتی جهان و کیش طی قرون متمادی پایگاه دزدان دریایی بوده که با طلا و مرواریدهایی که از کشتیها غنیمت می‌گرفتند زندگی می‌کردند. تا اینکه سرانجام در ۱۸۵۰ ناوگان بریتانیا موفق شد خلیج فارس را از لوٹ دزدان دریایی (و رقبای عرب شرکت هند شرقی انگلیس) پاک‌سازد و اهالی کیش به زندگی عادی‌تری بپردازند. کشتکاران خرما و غواصان مروارید در خاک اصلی و کرانه‌های ساحلی آن می‌زیستند. در اواسط قرن بیستم تجارت مروارید رو به زوال رفت و تا زمانی که پهلویها متوجه کیش شدند، هیچ چیز جالبی در آن جزیره روی نداد. ولی ناگهان سکوت آن شکسته شد.

در اوائل دههٔ ۷۰ شاه تصمیم گرفت کیش را به یک استراحتگاه زمستانی تبدیل کند. او کاخ کوچکی برای خودش در ساحل دریا بنا کرد. در هر تعطیل آخر هفته تعداد زیادی از افراد خانوادهٔ سلطنت به کیش رفت و آمد می‌کردند. حتی اسبها را با هواپیما به کیش می‌بردند و سپس بازمی‌گردانند. شاه اصرار می‌ورزید که می‌تواند در آنجا سواری کند ولی گرمای شدید خلیج به هیچ اسب اصلی اجازه نمی‌داد مدت زیادی در آنجا بماند.

کاخ شاه با دیوارهای سفید و پشت‌بامهای سراشیب آبی خود درست در برابر دریا قرار داشت. خانوادهٔ سلطنتی بیشتر اوقات خود را در پلاژ می‌گذرانند. هر وقت یکی از آنان به شنا می‌پرداخت، مأموران نجات‌غریق پیشاپیش او می‌رفتند تا او را از حملهٔ کوسه‌ها حفظ کنند. فرزندان شاه اقامتگاههای جداگانه در فاصلهٔ سه کیلومتری داشتند. سگهای پهلوی در همه‌جای کاخ در گردش بودند. لسلی بلانک زندگینامه‌نویس رسمی ملکه می‌نویسد حضور سگها در اطراف میز غذاخوری این احساس را القا می‌کرد که به افراد خانواده خوش

می‌گذرد. حتی پیشخدمتها اگرچه بدون شك از سگها وحشت داشتند، ولی یادگرفته بودند که حیوانات بخشی از زندگی خصوصی خانواده سلطنت را تشکیل می‌دهند و باید با آنها خوشرفتاری کنند. خانواده سلطنت با این‌کار خود بطور غیرمستقیم می‌خواهد به هموطنانش درس حیوان‌دوستی بیاموزد. و حال آنکه می‌دانیم سگ در نظر مسلمانان حیوانی است ناپاک. ۲۸.

اما کیش فقط شامل کاخ شاه نبود. در اواسط دهه ۷۰ تبدیل به استراحتگاه زمستانی ثروتمندان ایرانی و سرشناسان اروپایی و قماربازان عرب شده بود. هنگامی که بازار محلی را خراب کردند تا به جای آن بناهای مدرن بسازند، این کار خشم اهالی جزیره را برانگیخت. کیش به علت گرمای زیاد فقط سالی شش‌ماه می‌توانست استراحتگاه باشد. هر چیزی را بدون استثناء می‌بایست وارد کنند. زمینهای گلف را می‌بایست بیست و چهار ساعت شبانه‌روز آبپاشی کنند.

میلیونها دلار برای ویلاهای خصوصی و هتل‌های لوکس و کازینو و زمینهای گلف و مغازه‌هایی که اجناس بخشوده از حقوق گمرکی می‌فروختند (کیش بندر آزاد بود) خرج شد. بعضیها می‌گفتند این هزینه‌ها از پول شخصی شاه است. دیگران می‌گفتند از دولت دزدیده شده است. اسنادی که بعدها انقلابیون انتشار دادند فاش ساخت که در واقع هزینه بیشتر طرحها را دولت پرداخته بوده است. ساواک ۸۰ درصد آن را مالک بود و بقیه را بانکهای مختلف از جمله بانک عمران پرداخته بودند که شریک نزدیک خانواده پهلوی بود. طبق مدارکی که پس از انقلاب منتشر شد در تأمین پول برای عمران کیش کارهای خلاف قانون زیادی صورت گرفته بود. ۲۹.

قرار بود کیش از نظر شیکی و تجمل بی‌نظیر باشد، مونت‌کارلوی خاورمیانه شود، بهشتی در خلیج فارس باشد. از مؤسسه مادام‌کلود دختران تلفنی را با هواپیمای کنکورد از پاریس می‌آوردند (به سفیر

28) Blanch, *Farah Diba*, pp. 138-142.

29) Graham: *Iran, The Illusion of Power*, pp. 159-160.

انگلیس اطمینان دادند که تعدادی دختران انگلیسی نیز وجود دارند (۳۰). متصدیان میزهای قمار از افریقای جنوبی، بوتیکها از رم، دستگاہهای صوتی و موتوسیکلتها و دوربینهای عکاسی و اتومبیلهای مخصوص پلاژ از ژاپن. و مشتریان از سراسر خاورمیانه. همه اینها خواب و خیال بود. چون در این میان يك مسئله كوچك وجود داشت: اعصاب ثروتمند ترجیح می‌دادند برای قمار و عیش و عشرت به اروپا بروند. معدودی از آنان مایل بودند این‌گونه کارها را زیر نظر مالکان کیش یعنی ساواک انجام بدهند.

تأسیسات کیش رسماً در ژانویه ۱۹۷۸ افتتاح شد. گلہای سرسبد کافه‌نشینان پارسی را با هواپیما به آنجا بردند. هنوز بسیاری از ساختمانها ناتمام بود ولی يك هتل آماده پذیرایی بود و می‌گفتند با کلید هر اتاقی، دختری به درون آن اتاق فرستاده می‌شود. کازینو نیز آماده کار بود.

تقریباً مقارن همین ایام بود که نخستین غرش خشم علیه شاه در خیابانها به گوش رسید. چند ماه پس از گشایش کیش، شاه در تلاش برای آرام‌ساختن مردم دستور داد تمام کازینوها را در ایران - که تقریباً همه آنها متعلق به خودش و خانواده‌اش بود - تعطیل کنند. گزارش داده شد که شخصی که متصدی عمران کیش بود هنگام انقلاب با کیفی مملو از اسکناسهای صد دلاری با هواپیمای اختصاصی کیش گریخته است.

•••

در سالهای دهه ۷۰ زندگی در تهران برای همه بجز ثروتمندان بیش از پیش ناخوشایند شده بود. بهای زمین به نفع کسانی نظیر خانواده سلطنتی که مقادیر معتدبسی زمین داشتند، و به ضرر بقیه مردم، به نحوی سرسام‌آور افزایش یافته بود. اجاره‌بها در تهران حتی برای طبقه متوسط جدید که می‌بایست ستون فقرات تعدن بزرگ باشد گران شده بود. مردم ناچار بودند تا ۷۰ درصد درآمد خود را به صاحبخانه‌ها بپردازند.

(۳۰) مصاحبه نگارنده با سر آنتونی پارسونز، ۲ آوریل ۱۹۸۵.

زندگی برای مردمان فقیر بمراتب بدتر بود. هزاران هزار روستایی بیسواد به امید واهی پولدار شدن در شهر دهاتشان را ترك کرده بودند. اصلاحات ارضی انقلاب سفید که قرار بود به روستاییان کمک کند، رفته رفته بزانو درمی آمد. اکنون آشکار شده بود که یکی از هدفهای اصلی اصلاحات ارضی نه آزادسازی دهقانان بلکه تقویت کنترل حکومت مرکزی بر زندگی آنان بوده است. افزون بر آن شاه ایجاد مؤسسات کشت و صنعت را بوسیله بانکها و شرکتهای چندملیتی اروپایی و امریکایی تشویق می کرد. در فاصله ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۶ بیش از پنجاه هزار روستایی از زمینهای خود محروم شدند، آنها بیخاطر هیچ چون کلیه مؤسسات کشت و صنعت مدرن با شکست روبرو شدند.

کسانی که بی خانمان شده بودند با دیگر روستاییانی که به تهران هجوم آورده بودند به ساختن خانه و هتل و سایر تسهیلات برای ثروتمندان و خارجیان در شمال شهر کمک می کردند. شبها در کلبه های معقر و پر جمعیت یا در حفزه هایی در زمین می خوابیدند که فاضلاب در آنها جاری بود. در اواسط دهه ۷۰ تهران یکی از زشت ترین پایتختهای جهان شده بود که در هر گوشه و کنار آن شهر کمپانی مثل قارچ سبز می شد. در سال دهها هزار اتومبیل وارد می شد و راه بندانهای عظیمی در خیابانها ایجاد می کرد. قطع برق بسیار زیاد بود. خلق و خوی اشخاص تنگ می شد و خویشترداری خود را از دست می دادند. حسادت در همه جا وجود داشت. نارضایتی همگانی شده بود.

هر کسی تحت تاثیر این اوضاع قرار می گرفت. در سال ۱۹۷۷ پرویز راجی سفیر شاه در لندن که برای ملاقات با شاه به تهران آمده بود، شبی پس از شرفیابی و بوسیدن دست او و تلاش بیسوده برای وادار ساختنش به اینکه بجای اهانت به انگلیسیها از آنان تعریف کند به هتل هیلتون بازگشت. می نویسد:

برای اولین بار به خاموشی برق برخوردم که در ساعت شش و نیم بعد از ظهر آغاز شد و چهار ساعت تمام ادامه یافت. در نگاهی که از پنجره اتاق هتل به جنوب تهران انداختم، جنگلی از جرثقیلها را دیدم که در میان گرد و خاک بی حرکت ایستاده

بودند. به علت ازکارافتادن تهویه هتل، هنوز يك ساعت نگذشته بود که گرما چنان آزاردهنده شد که واقعاً نمی‌شد تحمل کرد و طبیعی است که در این زمان استفاده از رادیو یا تلویزیون نیز غیرمقدور بود. از بالکن هتل صف بی‌پایان اتومبیلها را دیدم که در يك راه‌بندان عظیم گرفتار شده بودند و چراغهای عقب آنان در گرمای غروب می‌درخشید و بوقهای خود را به‌عنوان اعتراض به خاموشی برق به‌صدا درمی‌آوردند. حتی مطالعه نیز مقدور نبود. بر اثر گرما تمام یخها آب شده بود، ناچار گیلامی و دکای گرم نوشیدم و سعی کردم تسلط بر اعصابم را از دست ندهم. ۲۱.

راجی و بیشتر افراد طبقه او از روحانیون نفرت داشتند (چند نفری در دربار تسلی از دیوانگیهای پهلوی را در سالهای نیمه دوم دهه ۷۰ در اسلام یافتند. شهنواز دختر شاه از فوزیه یکی از آنان بود). راجی در سپتامبر ۱۹۷۸ درباره روحانیون نوشت:

پافشاری آنان در مرتبط‌ساختن همه چیز با گفته‌های قرآن، داشتن افکار عقب‌افتاده و بی‌اعتبار، بی‌اطلاعی از مفهوم پارسایی، تعصبات مشمئزکننده و مقدس‌نمایی ریاکارانه، همواره مرا در عقیده‌ام که بیزارى از ارزشها و اصول مورد نظر ملاها بوده راسخ‌تر کرده است... اگر ملاها با چنین عقایدی در ایران به قدرت برسند مملکت را صدها سال به عقب خواهند برد و از همان ابتدای کار وضعی بوجود خواهند آورد که پی‌آمدی جز اعمال خشونت‌بار و بی‌قانونی و تخریب نداشته باشد و از همه بدتر اینکه بسرای سرنگونی يك رژیم پراقتدار طبعاً راهی جز اعمال روشهای کینه‌جویانه زشت برای خود سراغ ندارند. ۲۲.

کاری به صحت و سقم این گفته‌ها نداریم، ولی در دگرگونیهای

31) Radji, *In the Service of the Peacock Throne*, p. 102.

32) *Ibid.*, p. 228.

تمدن بزرگ تنها اطمینان و تنها تسلاي خاطري كه براي ميليونها نفر وجود داشت، همان چيزهايي بود كه معلمان سنتي يعني ملايان به آنان مي‌آموختند.

خود شاه مرهمي بر زخمهاي مردم نمي‌گذاشت. در واقع روزبه‌روز به عقل و خردمندی‌اش مطمئن‌تر مي‌شد و از زندگي مردم فاصله مي‌گرفت. در ۱۹۷۵ (بدون رايزني با مشاورانش) با انحلال حزب مخالف نمايشي و برقراري سيستم تك‌حزبي آخرين ادعای آزادي‌سياسي در ايران را از بين برد. از آن‌پس ايران مي‌بايست تنها يك حزب به نام رستاخيز داشته باشد كه خود شاه در رأس آن قرار داشت. شاه گفت کسانی‌كه از عضویت این حزب خودداری می‌کنند یا باید کشور را ترك‌کنند یا به زندان بروند. چندماه بعد گفت کسانی‌كه به تمدن بزرگ نمي‌پیوندند «دمشان را می‌گیریم و مثل موش بیرون می‌اندازیم». ۲۲

در ۱۹۷۶ بمنظور بزرگداشت پنجاهمین سال سلطنت پهلوي، شاه دستور داد تقويم ايران را عوض کنند و با این کار خود يكبار ديگر حضرت محمد (ص) و دين اسلام را نادیده گرفت. به جای اینکه مبدأ تقويم براساس هجرت پیامبر اسلام از مکه به مدینه باشد، از این پس مي‌بايست مبدأ آن سلطنت كورش كبير باشد. این اقدام كه در نظر روحانیون توهين دیگری تلقی شد و خشم تقريباً همه اشخاص ديگر را برانگیخت، یکی ديگر از نمونه‌های پرواز شاه به عالم خيال بود. چنین غروری در نظر قاطبه ایرانیان توهين‌آمیز بود.

هیچ فرمانروایی قادر نیست چنین دگرگونیهای سریع و وسیع و پله‌پله‌ای را كه شاه می‌خواست ایجادكند بدون بكار بستن زور تحمیل كند. بنابراین شاه ناچار شد بیش از پیش به ساواك متكي شود.

\*\*\*

در اواسط دهه ۷۰ ساواك را اسماً ارتشبد نصیری اداره می‌کرد، مردی كه تنها صفت مشخصه‌اش اطاعت بی چون و چرا از شاه بود. او همان‌كسی بود كه فرمان عزل مصدق را در اوت ۱۹۵۳ ابلاغ‌كرده و به دستور مصدق بازداشت شده بود. نصیری آدم باهوشي نبود و



کاری به کار جمع‌آوری اطلاعات یا زندانیان سیاسی نداشت. او بیشتر در بند حفظ سایر منافع ساواک از قبیل املاک و مستغلاتی نظیر کیش بود. عملیات اطلاعاتی ساواک را مردی اداره می‌کرد که کت و شلوار و کراوات ایو سن‌لوزان می‌پوشید و پرویز ثابتی نام داشت. وظایف او بسیار گسترده بود.

ساواک مسئول جمع‌آوری اطلاعات دربارهٔ قدرتهای خارجی بود. در این زمینه با سازمان سیا همکاری نزدیک داشت. در واقع حکومت‌های پی در پی آمریکا اطلاعاتی را که ساواک دربارهٔ شوروی در اختیارشان می‌گذاشت، با ارزش و حیاتی می‌دانستند. در داخل ایران ساواک قادر بود وقتی دستورهای وزیران را خطری برای امنیت کشور تلقی می‌کرد، آنها را بی‌اثر سازد. می‌توانست با صدور روایدهایی که وزارت‌امور خارجه می‌خواست اعطا کند مخالفت ورزد، در امور ترخیص فیلم و انتشار کتاب دخالت مستمر داشته باشد. همچنین کتابها را در گمرک مصادره و نامه‌ها را با بیش‌ر می در پست باز می‌کرد. اغلب اوقات سر پاکتها را مجدداً با ماشین پست می‌دوخت. ایرانیان این کارها را دلیل آن می‌دانستند که ساواک بقدری نیرومند است که نیازی به پنهان‌کاری ندارد. ۳۳

ساواک از طریق هزاران خبرچین در سطوح مختلف جامعه عمل می‌کرد. اطلاع از همین موضوع، یک محیط ترس و بی‌اعتمادی در میان بخشهای بزرگی از مردم بوجود آورده بود. هیچ‌کس با اطمینان کامل نمی‌دانست که آشنایان یا حتی دوستانش ساواکی هستند یا نه. ۳۵ بسیاری از مأموران ساواک شکل و قیافه آدمکشها را نداشتند بلکه مثل ثابتی کت و شلوارهای گران‌بها می‌پوشیدند، کراواتهای پهن می‌زدند و دگمه‌سردستهای طلا به آستین داشتند. تشخیص آنان از هزاران جوان جاه‌طلب که در سالهای ۷۰ در هر گوشه و کنار شهر دیده می‌شدند، آسان نبود. آنها در دهلیزهای قدرت و دانشگاهها بسرعت ترقی می‌کردند و می‌کوشیدند دیگران را نیز به خدمت ساواک اغوا کنند. اینگونه افراد آزاردهنده یا تهدیدکننده نبودند بلکه

34) Rubin, *Paved with Good Intentions*, pp. 177-181.

35) Graham, *Iran: The Illusion of Power*, pp. 142-147.

برعکس، می‌کوشیدند با نارضایتی همتایان خود همدردی کنند و ضمن صرف يك فنجان قهوه یا يك گيلاس كنيك در چايخانه هتل هيلتون مؤدبانه اشاره کنند که چه امکانات وسیعی در کشور وجود دارد و عاقلانه‌ترین کار این است که همه از این امکانات استفاده کنند. ممکن است سیستم بی‌عیب و نقص نباشد، اما کجای دنیا می‌توان سیستمی بدون عیب و نقص یافت؟ ولو اینکه آزادی سیاسی در ایران وجود ندارد، ولو اینکه زندگی خانوادگی در تهران چندان لطفی ندارد، مگر در ایران امکان پیشرفت بیش از هر کشوری در خاورمیانه نیست؟<sup>۳۶</sup>

هدف اصلی ساواک مثل هر پلیس مخفی دیگر جمع‌آوری اطلاعات و پاشیدن تخم وحشت بود. ساواک فقط در داخل ایران عمل نمی‌کرد، در هر سفارتخانه‌ای مأموران ساواک وجود داشتند و در هر گروهی از دانشجویان ایرانی در خارج گمان می‌رفت دست‌کم يك خبرچین ساواک وجود داشته باشد. گفته می‌شد جوخه‌های آدمکشی ساواک در پی شکارند. اغلب دانشجویان بمحض بازگشت به میهن به اتهام فعالیت‌هایی که در خارج علیه شاه داشتند بازداشت می‌شدند. يك روزنامه‌نگار ایرانی به نام پرویز راثین برای سفارت امریکا تعریف کرد که چگونه خود او که خبرنگار آسوشیتدپرس بود مورد حمله ساواک قرار گرفته است. او مقاله کوتاهی درباره بارش برف سنگین در ایران که موجب قطع ارتباط با چندین دهکده شده بود به نیویورک فرستاد. متصدیان میز خبر در نیویورک تصمیم گرفتند برای اینکه خبر راثین را قدری هیجان‌انگیزتر و خواندنی‌تر بکنند این جمله را به آن بیفزایند: «درحالی‌که چندین دهکده ایران در تلاش پیدا کردن راهی در میان برف سنگین هستند، شاه در تپه‌های اسکی سن‌موریتس به تفریح اشتغال دارد.»

بمحض اینکه این مقاله روی دستگاه تلکس ظاهر شد، مأموران ساواک به خانه راثین ریختند و او را به زندان افکندند. سرانجام پس

(۳۶) گزارش کمیسیون بین‌المللی حقوق‌دانان در ۱۹۷۶ تحت عنوان «حقوق بشر و سیستم قانونی در ایران». گزارش سازمان عفو بین‌المللی ۷۶-۱۹۷۵.

از يك تلفن فوری اردشیر زاهدی از واشینگتن به شاه که تأیید می‌کرد که واقعاً این سطر موهن را در نیویورک به مقاله افزوده‌اند، راتین آزاد شد. ۳۷

در نظر شاه هرکس با حکومت او مخالفت می‌کرد «مارکسیست»، «تروریست» یا «مارکسیست اسلامی» بود که از آنچه او «اتحاد نامقدس بین سرخ و سیاه» می‌نامید ناشی می‌شد، تا سال ۱۹۷۲ به ناظران خارجی و گاهی به روزنامه‌نگاران اجازه داده می‌شد در محاکمات سیاسی شرکت جویند و بدین لحاظ در رعایت قوانین و مقررات دقت بیشتری بعمل می‌آمد. پس از ۱۹۷۲ محاکمه هرکس که به اتهام فعالیت سیاسی بازداشت می‌شد سری بود، بواسطه سری بودن، امکان نداشت بتوان به‌طور قطع گفت چند نفر بازداشت و محاکمه شده‌اند. همین‌که يك نفر در دام ساواک می‌افتاد، دسترسی به هیچ‌جا نداشت. ساواک قادر بود به‌عنوان تنها بازپرس و مأمور تحقیق جرایم سیاسی عمل کند و مجازات آنها را نیز تعیین نماید. بازداشت‌شدگان حق انتخاب آزادانه وکیل را نداشتند و معمولاً قادر به ایجاد تماس با هیچ‌کس در خارج از زندان نبودند. بمحض اینکه یکنفر در دست ساواک گرفتار می‌شد بسادگی از انظار ناپدید می‌گشت.

به‌شهادت زندانیان سابق، ابزارهای شکنجه ساواک معمولاً عبارت بود از شلاق، کتک، شوک برقی، کشیدن ناخن و دندان، تنقیه آب‌جوش، آویختن وزنه‌های سنگین به پیضه‌ها، بستن زندانی به يك تخت آهنی که بتدریج داغ می‌شد، فروکردن بطری شکسته در مقعد، تجاوز به عنف.

ساواک کاملاً ارباب خودش بود و فقط به شاه حساب پس می‌داد. متهم حق نداشت حضور هیچ شاهمدی را بخواهد و در بازپرسی با هیچ‌کسی روبرو شود. دادستان فقط دلایلی را که ساواک جمع کرده بود، از جمله اعترافات متهم را قرائت می‌کرد. عملاً متهم مجرم شناخته می‌شد و تنها راهی که برای جلب ترحم دادگاه وجود داشت

(۳۷) گزارش راجر بروین رایزن اقتصادی و بازرگانی سفارت آمریکا در تهران درباره مذاکره با پرویز راتین، سفارت آمریکا، ۱۲ فوریه ۱۹۷۸.

اقرار و دست‌کشیدن از عقایدش بود. اما بیشتر اوقات شکنجه حتی پس از دادگاه و محکومیت همچنان ادامه می‌یافت. شاه در مصاحبه‌ای با روزنامه لوموند درباره ادعاهای شکنجه اظهار داشت: «چرا ما نباید از روشهایی که شما اروپاییان بکار می‌برید استفاده کنیم؟ ما روشهای پیشرفته شکنجه را از شما یادگرفته‌ایم. شما برای بیرون‌کشیدن حقیقت از شیوه‌های روانی استفاده می‌کنید، ما هم همین کار را می‌کنیم.» ۲۸ در مصاحبه دیگری با شبکه تلویزیونی «سی بی اس» در ۱۹۷۵ گفت: «ساواک همان شیوه‌هایی را بکار می‌برد که هر سرویس مخفی از آنها استفاده می‌کند.» وقتی از او درباره ادعای کشیدن ناخن و فروکردن بطری در مقعد و تجاوز به زنان در حضور شوهرانشان به وسیله ساواک سؤال شد، شاه پاسخ داد اینگونه ادعاها مسخره است... مشمئزکننده است... منظورم کشیدن ناخن نیست، اما بقیه این کارها مشمئزکننده است. من اصلاً خوشم نمی‌آید.» وقتی از او سؤال شد چرا نیاز به پلیس مخفی دارد، پاسخ داد: «چرا؟ برای اینکه هرکسی دارد. کدام کشور پلیس مخفی ندارد؟» ۲۹

در اواسط دهه ۷۰ ترس از ساواک حتی در میان نخبگان گسترش یافت. تقریباً هرکس که تحصیلات عالی داشت يك نفر را می‌شناخت که در اثر اقدام ساواک ناپدید شده یا اینکه به احتمال زیاد اشتبانه به قتل رسیده باشد. حتی اعضای دربار ترسیده بودند.

هنوز درباره شمار کسانی که از بدکاریمهای پلیس مخفی شاه زجر کشیده‌اند، اختلاف نظر وجود دارد. آیت‌الله خمینی چندین بار اظهار داشت که شاه تا ۲۵۰،۰۰۰ نفر را به عنوان زندانی سیاسی نگاه داشته بود و بیش از ۱۰۰،۰۰۰ تن از مخالفان را کشته است. خود شاه اذعان داشت که تعداد زندانیان سیاسی در ۱۹۷۶ سه هزار نفر بوده است. طبق اظهار سازمان عفو بین‌المللی در فاصله ۱۹۷۲ و ۱۹۷۶ رژیم به ۶۲ فقره اعدام اعتراف کرده است. عفو بین‌المللی شمار

(۳۸) لوموند.

39) Mike Wallace and Gary P. Gates, *Close Encounters* (New York: William Morrow and Co., 1984).

اعدامها را بیش از سیصد فقره می‌دانست.<sup>۴۰</sup>

کمیسیون بین‌المللی حقوقدانان اعلام کرد که در فاصله ۱۹۷۱ و ۱۹۷۶ تعداد ۴۲۴ نفر به اتهام اقدام علیه امنیت کشور بازداشت و زندانی شده‌اند. از این عده ۷۵ نفر به اعدام، ۵۵ نفر به زندان ابد و ۳۳ نفر به حبس‌هایی بین ده تا پانزده سال محکوم شده و سایر متهمان محکومیت‌های کمتری یافته‌اند. پنجاه‌تن دیگر در زد و خورد با مأموران پلیس، ۹ نفر ظاهراً هنگام فرار از زندان و ۱۶ نفر طبق اظهار روزنامه‌های در تبعید زیر شکنجه به قتل رسیده‌اند.<sup>۴۱</sup>

هنگامی که پژوهشگران دیوید فراست گزارشگر تلویزیون بریتانیادر ۱۹۷۹ کوشیدند تعداد قربانیان ساواک را محاسبه‌کنند، تعداد مقتولین «سیاسی» را در فاصله ۱۹۶۳ و ۱۹۷۷ تا پانصد نفر شمارش کردند. طرفداران شاه می‌توانند پاسخ دهند که عیدی‌امین در دهه ۷۰ مسئول دست‌کم ۳۰۰،۰۰۰ قتل در اوگاندا شناخته شده و خمرهای سرخ بیش از یک میلیون نفر را در کامبوج به هلاکت رسانده‌اند.

در ۱۹۷۶ که سرخوردگی اقتصادی و نارضایتی سیاسی بیش از هر زمان بود - و بنابراین ایجاد فضای بساز سیاسی برای رژیم خطرناک‌تر می‌نمود - شاه به محدود کردن اختیارات ساواک پرداخت. دستور داد اجرای شکنجه موقوف شود. اعدام‌های بدون محاکمه قطع شد و در اوائل ۱۹۷۷ شاه هیئتهایی را از سازمان عفو بین‌المللی و کمیسیون بین‌المللی حقوقدانان و کمیته صلیب سرخ بین‌المللی پذیرفت و به صلیب سرخ اجازه داد نخستین دیدار از سه دیدار خود را از زندانیان سیاسی بعمل آورد. نمایندگان صلیب سرخ اجازه داشتند هرکس را که می‌خواستند ببینند. پاره‌ای از زندانیان باورشان نمی‌شد که آنان مأمور ساواک نیستند و قصد تحریکشان را ندارند. به دنبال آن کمیته بین‌المللی گزارشی انتشار داد که نشان می‌داد طی دو سال آخر سلطنت شاه «پیشرفت اساسی و مهمی» در رفتار با زندانیان

40) Rubin, *Paved with Good Intentions*, pp. 176-181.

41) *Ibid.*

بعمل آمده است. ۲۲

این پیشرفت، بعدها با انتخاب جیمی کارتر در ۱۹۷۶ مربوط دانسته شد. بدون شك برنامه حقوق بشر کارتر اثراتی در این رویه شاه داشت. او همیشه مایل بود با شخصی که در کاخ سفید اقامت دارد روابط دوستانه داشته باشد و همیشه این کار را با دموکراتها دشوارتر از جمهوریخواهان یافته بود. اما در حقیقت سیاست نرمش شاه پیش از انتخاب کارتر آغاز گردید. شاید این سیاست ناشی از تشخیص او بود که با سرکوب نمی‌تواند يك جامعه موفق ایجاد کند و اگر بخواهد تمدن بزرگترین موفقیت شده و به دست پسرش سپرده شود، شیوه‌های دیگری باید بکار بندد. بنابراین به سخن گفتن درباره موفقیت خوان کارلوس در سوق دادن اسپانیا از دیکتاتوری به دموکراسی پرداخت. می‌گفت احتمال می‌رود چنین تلاشی باید در ایران نیز صورت پذیرد. بدون شك کسی که بیش از همه در این مورد بر او نفوذ داشت فرح بود. شاید او تنها کسی در اطراف شاه بود که دائماً از ساواک شکایت می‌کرد.

\*\*\*

يك کارگردان مشهور و با استعداد و چپ‌گرای سینما به نام ابراهیم گلستان به ضیافت شامی که به افتخار ژاک شیراک (نخست‌وزیر سابق فرانسه) ترتیب یافت دعوت شد و امیرعباس هویدا نخست‌وزیر او را با این کلمات به شیراک معرفی کرد: «او پیشروترین نویسنده و کارگردان کشور ما است ولی ما جلو همه کارهای او را در ایران گرفته‌ایم.» چند شب بعد پلیس او را بازداشت کرد و با اتومبیل مخصوص حمل زندانیان به شهربانی برد. صبح فردای آن، همسر گلستان به فرح تلفن زد و ماجرا را اطلاع داد و فرح ترتیبی داد که نه تنها گلستان آزاد شد بلکه به کاخ شاه در کنار دریای خزر دعوت گردید. شاه به چهره آفتاب‌سوخته گلستان اشاره کرد و با لبخندی معنی‌دار گفت: «هیچ نمی‌دانستم در آنجایی که بوده‌اید به شما اجازه

(۴۲) مصاحبه نگارنده با مقامات بلندپایه صلیب‌سرخ بین‌المللی در ژنو، ۱۲

مارس ۱۹۸۵.